

## مهناز بدیهیان

### در غیاب خویش

همیشه گم شدم در پنهانی یک حس بی دریغ  
در جابه جایی این شهر پر شتاب  
در دست های پر تلاطم عشق  
در سلول هایی که مرا زاییدند  
و قد نکشیدند

من هم جوار هیچ بودم  
که هیچ تر شدم  
گم در غیاب خویش  
گم در هزار نکته ی نامفهوم

هزار درد کشنده  
چگونه می شود پیدا شد در ازدحام این همه تاریکی  
در قطاری که مقصدش به سوی هیچ ستاره نیست  
و رو به سوی دشت های تاریک  
خالی از مهر است